

Private Property Between the Convergence and Divergence of Natural Rights Ideas and Imamiyah Jurisprudence

Received: 16/05/2019; Accepted: 06/06/2020

Roshanak Saberi¹
Seyyed Ahmad Habibnezhad²
Rahim Pilvar³

Abstract

The contradiction between selfishness (personal interest) and altruism (public interest) and how they are combined are issues that have engaged the minds of the greatest thinkers of human history. The school of natural rights is one of the pioneers in this regard that it has played a significant role in justifying the right of ownership and identifying its limits. Some thinkers believe that the right to private property is a natural right inherent in human nature and in opposite, others, despite the recognition of the right to public ownership as one of the examples of natural rights, consider private property as the exception and maintain that this right has come about as a result of rulers' act or on the basis of a social contract. On the other hand, in the school of Islam (the Imamiyah jurisprudence), it is believed that the real property belongs to God and the man is indebted to Him in this divine gift. Defending private property rights is observed in both of these views (convergence) but each of them, under the auspices its intellectual foundations, has adopted a distinct policy about the scope of this right and sometimes has come to different results (divergence). This leads the mind of anyone to study these theories, reasons and argumentative methods so that be able to deal with a kind of convergence and conciliation between these thoughts and the existing divergence between them and come to a favorite result in this lane of dogmatism.

Key Words: Natural Rights, Imamiyah Jurisprudence, Private Property Right, Individual Rights, Public Interest.



1. Ph. D. Candidate in Public Law, Faculty of Law, Farabi College, University of Tehran.
2. Assistant Professor, Department of Public Law, Faculty of Law, Farabi College, University of Tehran (Corresponding Author); Email: a.habibnezhad@ut.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Private Law, Faculty of Law, Farabi College, University of Tehran.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مالکیت خصوصی در میان حکمرانی و واکرانی اندیشه‌های حقوق طبیعی و فقه امامیه

روشنک صابری^۱

تاریخ دریافت ۹۸/۰۲/۲۶ - تاریخ پذیرش ۹۹/۰۳/۱۷

سیداحمد حبیب‌نژاد^۲

رحیم پیلوار^۳

چکیده

وجود تضاد و تعارض بین خودخواهی (نفع شخصی) و نوع‌دوستی (نفع عمومی) و چگونگی جمع بین این دو، موضوعاتی هستند که ذهن بزرگترین متفکران تاریخ بشر را به خود مشغول کرده است. مکتب حقوق طبیعی، از جمله طلایه‌داران این امر می‌باشد که نقش مهمی در توجیه حق مالکیت و شناسایی حدود آن ایفا نموده است. بعضی از اندیشمندان این مکتب معتقدند حق مالکیت خصوصی حق فطری و ناشی از طبیعت انسان است و در مقابل، جمعی دیگر با وجود شناسایی حق مالکیت عمومی به عنوان یکی از مصادیق حقوق طبیعی، حق مالکیت خصوصی را از آن استثنا دانسته و بر این باورند که این حق، در نتیجه وضع حاکمان یا بر مبنای قرارداد اجتماعی به وجود آمده است. از سوی دیگر، در مکتب اسلام (فقه امامیه) اعتقاد بر این است که مالکیت حقیقی از آن خداوند بوده و انسان وامدار پروردگار در این عطیه الهی می‌باشد. دفاع از حق مالکیت خصوصی در هر دو گرایش اندیشه‌های مرقوم (همگرایی)، به وضوح دیده می‌شود، لیکن هر کدام از این دو دیدگاه در خصوص محدوده این حق با استعانت از مبانی فکری خود، خط‌مشی متمایزی اتخاذ و گاه به نتایج متفاوتی (واگرایی) رسیده‌اند؛ این امر ذهن هر پرسش‌گری را بر آن می‌دارد تا به مطالعه این نظریات، دلایل و روش‌های استدلالی بپردازد تا بتوان به نوعی همگرایی و سازش میان این اندیشه‌ها و واگرایی موجود در آن‌ها پرداخت و در این کوره‌راه جزم‌گرایی، به نتیجه مطلوبی دست یافت.

واژگان کلیدی: حقوق طبیعی، فقه امامیه، حق مالکیت خصوصی، حقوق فردی، نفع عمومی.

۱. دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق، پردیس فارابی، دانشگاه تهران.

۲. استادیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، (نویسنده مسئول)؛ رایانامه: a.habibnezhad@ut.ac.ir

۳. استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، پردیس فارابی، دانشگاه تهران.



مقدمه

مالکیت از دیرباز مورد مطالعه فقهی و فلسفی قرار گرفته است، در این راستا با علم به مبانی و فلسفه مالکیت خصوصی می‌توان به توجیه و دفاع از آن پرداخت و حدود آن را تبیین نمود. نظریات دانشمندان اسلامی و غیراسلامی در مورد مالکیت و مواضعی که مکاتب مختلف در برابر این مسئله مهم انتخاب می‌کنند بیانگر اهمیت ویژه و بنیادینی است که مسأله مالکیت در تعیین خطوط فکری مکاتب مختلف دارد.

یکی از اندیشه‌هایی که نفوذ و تأثیر عمیقی در شناسایی حق مالکیت و حدود آن داشته است نظریه حقوق طبیعی و دیدگاه طرفداران این مکتب فکری است. حقوق طبیعی، به زعم بیشتر اندیشمندان، به مجموعه قواعد تغییر ناپذیر، ثابت و ابدی اطلاق می‌شود که برخاسته از طبیعت انسان است. به عبارت دیگر، حقوق طبیعی، مقتضای طبیعت عقلانی و فطرت بشری بوده و عقل هرکس بی هیچ واسطه‌ای بر آن حکم می‌کند، بشر به شرطی می‌تواند قوانینی را وضع کند که با این قانون طبیعت، در تعارض نباشد. (موحد، ۱۳۸۱: ۲۴۸؛ پارساپور، ۱۳۸۹: ۱۴۲).

در کنار این نحله فکری، طرح اندیشه‌های اقتصاد اسلامی گام مهم دیگری است که می‌توان از آن در شناسایی مفهوم مالکیت و حقوق مربوط به آن، مدد جست و از دیدگاه فقهای امامیه در تعیین حدود حق مالکیت خصوصی بهره برد. بینشی که حکماً می‌تواند ساختار مطلوبی را در حیطه مالکیت ارائه نموده و از اثرات منفی سایر اندیشه‌های موجود بکاهد.

تملک فردی، عامل مهمی در رشد اقتصادی و افزایش کارایی (از طریق افزایش انگیزه کار و تلاش و بهره‌وری و سرمایه‌گذاری) تلقی می‌گردد. لیکن نامحدود بودن آن باعث به خطر افتادن نفع عمومی می‌شود. در این مقاله نهاد مالکیت در اندیشه نظریه‌پردازان مکتب حقوق طبیعی و فقه امامیه، مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت تا مشخص گردد،





متفکران این دو اندیشه چگونه به حقوق مالکیت نگریسته‌اند و منشأ و خاستگاه حق مالکیت در نظر آنان به چه صورت مطرح گردیده است؟! مالکیت فردی در این دو مکتب چگونه توجیه گردیده و حدود آن به چه صورت قابل ترسیم است؟! نحله‌های فکری مذکور، چگونه نفع شخصی را تضمین و نفع عمومی را تأمین می‌نمایند؟!

۱. مالکیت خصوصی در اندیشه‌های حقوق طبیعی:

مکتب حقوق طبیعی، از دریچه‌های گونه‌گونی به موضوع حق مالکیت خصوصی نگریسته که توجه به خطوط فکری آن و روش‌های استدلالی اندیشمندان این نظریه، فهم روشنی از بحث ارائه می‌نماید:

۱-۱. مالکیت خصوصی به مثابه حقوق فطری

برخی نظریه‌پردازان مکتب حقوق طبیعی از جمله کانت و لاک معتقدند انسان ذاتاً و به طور فطری از حق مالکیت خصوصی برخوردار است. بدین ترتیب آثار این اندیشمندان، بیانگر آن است که حق مالکیت خصوصی از منظر آنان از جنس حقوق طبیعی می‌باشد. در این میان برخی حق مالکیت خصوصی را به صورت محدود و مقید و بعضی به صورت نامحدود و مطلق جزء حقوق ذاتی و فطری انسان قلمداد نموده‌اند. وحدت این دیدگاه‌ها در اعتقاد به فطری بودن حق مالکیت خصوصی و تقابل این دیدگاه‌ها در تعدیل‌پذیری یا تعدیل‌ناپذیری حق مالکیت خصوصی نمایان می‌شود که در ذیل به تحلیل هر کدام از این دیدگاه‌ها خواهیم پرداخت.

۱-۱-۱. تعدیل‌پذیری حق فطری مالکیت

یکی از دیدگاه‌های موجود در خصوص مالکیت خصوصی که در مکتب حقوق طبیعی بدان پرداخته شده، این است که حق مالکیت خصوصی یک حق فطری، ذاتی و غریزی است و میل به آن در طبیعت انسان نهفته است. بنابراین منشأ مالکیت خصوصی از این منظر، در درجه نخست به طبیعت و فطرت بشر برمی‌گردد. با این وجود، نظرگاه برخی از این اندیشمندان، در جهت تعدیل‌پذیری حق فطری مالکیت قرار گرفته است؛ توضیح آنکه از نظر این دسته متفکران، حق مالکیت خصوصی، علی‌رغم فطری و طبیعی بودن آن، بایستی



به صورت محدود، مقید و تعدیل‌پذیر مورد شناسایی قرار گیرد تا منافع و مصالح عمومی در معرض مخاطره قرار نگیرد و بتوان از طریق مداخلات دولتی در جهت تعدیل آن گام برداشت. لیکن این مداخلات فقط در محدوده قانون می‌تواند قابل اجرا باشد.

ایمانوئل کانت^۴ اندیشمند مطرح در این دیدگاه است که بر محوریت حق مالکیت فردی به عنوان یکی از حقوق طبیعی تأکید کرده و با طرح نظریه اولین تصرف به توجیه حق مالکیت خصوصی می‌پردازد. از نظر کانت، اگر شخصی در چهارچوب اخلاق اراده کند و شیئی را در تصرف درآورد، آن شیء را تبدیل به مال خود کرده است، این امر خود به خود به منزله آن است که خود را به پذیرش همین حق برای دیگران متعهد کرده است. چون این یک حکم کلی در مورد حق طبیعی بوده و بر مالکیت فطری و اراده عمومی پیشینی و عقلانی^۵ منطبق است. (کانت، ۱۳۸۳: ۹۳-۸۹؛ پیلوار، ۱۳۹۲: ۱۱۱؛

(Lawrence, 2013: 28)

در دفاع از مالکیت خصوصی به عنوان حق طبیعی، کانت به دو رشته استدلال متوسل شده است: اولی اصل آزادی اراده است: این حق که من اراده کنم تا از اشیاء خارج برخوردار گردم. استدلال دوم مبتنی بر اصل غایت است: وی معتقد است که مالکیت خصوصی از ارکان ضروری تکامل جوامع است و با ایجاد انگیزه تحرک، موجب غنای تمدن می‌شود که غایت طبیعت است. (آقایی، ۱۳۹۴: ۲۴۹-۲۴۸)

کانت می‌گوید مالکیت کره زمین یک مالکیت مشترک و عمومی بین همه انسان‌ها است که با نخستین تصرف توأم با اراده به مالکیت خصوصی فرد درمی‌آید. چنین تملکی، تملک موقت بوده و مستلزم تأیید قانونی است تا قطعی گردد. (کانت، ۱۳۸۳: ۱۱۱-۱۰۶) در وضع طبیعی تصاحب جنبه موقت دارد، اما در جامعه مدنی همین تصاحب تبدیل به

4. Immanuel Kant (1724-1804 A.D)

۵. یعنی عقل آن را به نحو پیشین می‌شناسد، هر چند در قانون گذاری خارج عینیت یابد.

۶. از نظر کانت برای مالک شدن یک قطعه زمین، کار بر روی آن (از قبیل ساخت و ساز، کشت و کار و زه‌کشی و غیره) ضروری نیست. بدینسان اولین کار در یک قطعه زمین، نمی‌تواند به عنوان تملک آن زمین تلقی شود. و کسی که در زمینی کار کند که از ابتدا مال او نبوده، حاصل رنج و زحمت او نصیب صاحب اولی زمین (که با نخستین تصرف مالک شده) می‌شود. رجوع کنید به (کانت، ۱۳۸۳: ۱۰۹-۱۰۸)





مالکیت قطعی و دائمی می‌شود. (پولادی، ۱۳۸۲: ۱۳۴) بنابراین قانون برای کسی مالکیت ایجاد نکرده و مورد شناسایی قرار نمی‌دهد بلکه آنچه را که کسی از پیش مالک شده است به رسمیت شناخته و تضمین می‌کند. (کانت، ۱۳۸۳: ۹۰-۸۹ و ۹۶-۹۵) با این حال، حق مالکیت خصوصی انسان توسط دولت قطعی شده و دولت حق دارد در شرایط خاصی مالکیت‌های خصوصی افراد و نهادهایی همچون کلیسا، بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها، و... که نتوانستند وظایف خود را به طور مناسب انجام دهند و همچنین نهادهای فتودالی را مصادره کند. (صانعی‌دره‌بیدی، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۹)

بنابراین در بیان آثاری که نظریه کانت بر آن دلالت دارد، باید گفت فردگرایی این اندیشمند به گونه‌ای است که علایق و منافع شخصی را با بی ملاحظگی مقدم بر علایق و منافع دیگران نمی‌داند و در عین حال که از حق طبیعی مالکیت خصوصی دفاع می‌نماید لیکن با پذیرش دخالت حاکمیتی دولت در اقتصاد جامعه (بر مبنای قانون) محدودیت‌های وارد بر آن از طرف دولت را نیز می‌پذیرد و معتقد است دولت در صورتی که نفع عموم جامعه را در نظر بگیرد می‌تواند از املاک خصوصی مردم سلب مالکیت نماید چرا که حق مالکیت خصوصی توسط دولت قطعی گردیده است. چنین باوری مالکیت خصوصی محدود و قابل تعدیل را که ملتزم به شرایطی از جمله رعایت نفع همگانی و قانون باشد، در پی دارد.

۱-۲. تعدیل‌ناپذیری حق فطری مالکیت

برخی صاحب‌نظران مکتب حقوق طبیعی، علاوه بر آنکه منشأ مالکیت خصوصی را حقوق فطری می‌دانند، این حق را تعدیل‌ناپذیر، نامحدود و مطلق تلقی کرده و دفاع سرسختانه‌ای از آن به عمل آورده‌اند. در واقع در اندیشه چنین متفکرانی که جان لاک در صدر آن‌ها قرار دارد مالکیت خصوصی به هیچ عنوان قابل سلب از سوی مقامات دولتی نبوده و اصل بر حفظ و ادای حقوق مالکیت است مگر در شرایط خاص با رعایت شروط متعدد و مستصعب.





جان لاک^۷ به توجیه و دفاع از مالکیت خصوصی به عنوان حقی طبیعی پرداخته و وجود حق مالکیت خصوصی قبل از قرارداد اجتماعی و دولت را اثبات نمود تا از این طریق دست حاکمان را از تجاوز به مالکیت افراد کوتاه کند. از این رو، در نظر لاک، حقانیت مالکیت خصوصی ناشی از قوانین موضوعه یا قرارداد اجتماعی نیست بلکه ریشه در حق طبیعی و فردی انسانها دارد. (Milne, 1968:44) از نظر لاک، خداوند، زمین و دستاوردهای آن را به صورتی مشترک به همه انسانها عطا کرده است؛ هر انسانی مالک شخص خود و در نتیجه مالک کار و تلاش خود است و از این رو حق دارد از میان مشترکات، هر آنچه را که با کار وی درآمیخته است به خود اختصاص دهد. (نظریه کار) (لاک، ۱۳۸۷: ۵۹ و ۹۹-۹۸) آن کس که با کار خود مالک زمینی شود و آذوقه مورد نیاز را از آن تهیه کند، نه تنها چیزی از ذخایر اشتراکی بشر کم نمی کند بلکه به آن می افزاید و نفع آن نه تنها به مالک بلکه به بسیاری از افراد دیگر نیز می رسد. درحالیکه زمین هایی که در مالکیت عمومی است اغلب بدون استفاده مانده و نفع چندانی به کسی نمی رساند. (لاک، ۱۳۸۷: ۱۰۲؛ دارابی، ۱۳۸۹: ۱۱۳-۱۱۲)

در ادامه لاک سعی در اثبات حقی طبیعی نسبت به مالکیت نامحدود خصوصی می کند و رضایت افراد جامعه طی قرارداد اجتماعی را موجب تثبیت مالکیت خصوصی نامحدود می داند. (لاک، ۱۳۸۷: ۱۱۳-۱۱۰) وی مالکیت را منشأ پیدایش دولت دانسته، مهمترین وظیفه دولت را حراست از حقوق طبیعی شهروندان از جمله حق مالکیت خصوصی نامحدود معرفی می نماید. (Jones, 1994:73-75)

لاک، در بیان نظریه کار، بین دو مرحله تاریخی جهت توجیه مالکیت فرق می گذارد: اولی مرحله قبل از ایجاد پول و قرارداد اجتماعی و دومی مرحله بعد از ایجاد پول و قرارداد اجتماعی. در مرحله اول مبنای مالکیت را کار می داند ولی در مرحله دوم، او این نظریه را رها می کند و متوسل به رضایت مردم و قرارداد اجتماعی می شود. (پیلوار، ۱۳۹۰: ۶۵)





در نظر لاک فقط دولت حداقلی و عدم دخالت آن در اقتصاد، مقبول است؛ چراکه هدف مردم از ورود به جامعه مدنی حفظ و حراست اموالشان بوده و انسان نسبت به اموال خود، حق مطلق دارد؛ دولت تنها تنفیذ کننده مالکیت به وجود آمده قبلی می باشد، نه اینکه به وجود آورنده آن باشد که از این طریق بتواند آن را سلب نماید. (لاک، ۱۳۸۷: ۲۶۰-۱۷۶) از این رو به نظر می رسد سنجش منافع عمومی بر اساس خیر و صلاح فرد (فردگرایی) و تقدم حقوق شهروندان بر حقوق و منافع عمومی یکی از عناصر مهم در اندیشه لاک است.

شایان ذکر است، لاک حد و مرزهایی را برای قدرت دولت در سلب مالکیت از افراد معرفی می نماید؛ اولاً: آن ها باید توسط قوانینی حکومت کنند که به اطلاع مردم رسیده و تمایزی میان ثروتمند و فقیر و نورچشمی و فرد عادی کشاورز قائل نشود. این قوانین حاکمان را در محدوده وظایف خود برای بهبود جامعه نگه می دارد و آن ها نمی توانند این قدرت را در مسیر مقاصد خود برای امیال شخصی و خودسرانه و با معیارهایی به کار گیرند که برای مردم ناشناخته است و مردم ناخواسته به آن ها تن داده اند. ثانیاً، این قوانین باید به گونه ای طراحی شده باشند که هدف نهایی آن ها چیزی جز خیر و صلاح مردم (منافع عمومی) نباشد. ثالثاً: آن ها نباید بدون رضایت مردم که مستقیم و یا توسط نمایندگانشان اعلام می شود، هزینه هایی را بر مردم تحمیل نموده و املاک آن ها را تصاحب نمایند یا مالکیشان را سلب کنند. رابعاً: قانونگذار نه باید و نه می تواند قدرت قانونگذاری را به هیچ فرد دیگری واگذار کند و مردم مجبور به اطاعت از هیچ قانونی نیستند جز قوانینی که توسط افرادی وضع شده باشد که خود انتخاب کرده و به آن ها آمریت قانونگذاری داده اند. (لاک، ۱۳۸۷: ۱۹۲-۱۸۸)

آثار و نتایجی که از مباحث لاک در خصوص مالکیت خصوصی برمی آید این است که جان لاک، با توجه مستدل مالکیت خصوصی نامحدود و طبیعی، باور به دولت حداقلی و عدم دخالت دولت در مالکیت خصوصی افراد، موافق سلب مالکیت ها که توسط دولت صورت می پذیرد نیست هرچند طی مباحثی با جمع شرایطی که گفته شد آن را منوط به رضایت شهروندان می کند ولی در نهایت وی فردی فرد گرا بوده و حقوق فردی را مقدم





بر جامعه می‌پندارد و این ناشی از پذیرش مالکیت تعدیل‌ناپذیر، مطلق و نامحدود فرد^۸ به عنوان حقی طبیعی توسط لاک می‌باشد. چرا که از نظر او اگر معتقد به وضعیت قراردادی و وضعی مالکیت باشیم دولت‌ها بنابه همین جهات می‌توانند در راستای سلب آن به وضع مقررات پرداخته و در این صورت مالکیت خصوصی مردم مخدوش می‌گردد.

با وصف یادشده از دیدگاه مالکیت خصوصی به مثابه حقوق فطری، باید گفت همه اندیشمندان این دیدگاه معتقد به فطری و طبیعی بودن حق مالکیت خصوصی بوده و همگرایی و وحدت این اندیشه‌ها از این منظر قابل درک است؛ لیکن در خصوص شدت و حدت احترام و پاسداشت حق طبیعی مالکیت خصوصی نوعی واگرایی و تضاد در بینش آن‌ها دیده می‌شود؛ برخی مالکیت خصوصی را نامحدود و تعدیل‌ناپذیر قلمداد نموده، دخالت اقتدار عمومی و محدودیت در مالکیت خصوصی را به صورت مضیق و با اعمال شروط صعب الحصول از جمله رضایت افراد مورد پذیرش قرار می‌دهند لیکن برخی دیگر با پذیرش مالکیت خصوصی محدود و تعدیل‌پذیر، دخالت دولت و ایجاد محدودیت در تملکات فردی را با حفظ حقوق افراد و رعایت شروطی چند از جمله وجود منفعت عمومی قابل حصول می‌دانند. از این منظر باید گفت پذیرش نهایی امکان ایجاد محدودیت در مالکیت خصوصی افراد، نشان از همگرایی در این دیدگاه دارد.

۱-۲. مالکیت خصوصی به مثابه حقوق اجتماعی

برخی اندیشمندان علی‌رغم اینکه سردمدار مکتب حقوق طبیعی بوده اما مالکیت خصوصی را از شمول حقوق طبیعی و فطری جدا کرده و آن را در زمره حقوق اجتماعی قرار می‌دهند. آنان معتقدند مالکیت خصوصی حقی است که باید از سوی قدرت سیاسی تعیین و تضمین شود، خواه به واسطه اراده حاکمان (وضعی) خواه به واسطه اراده عامه (قراردادی). با این حال مالکیت مشترک و عمومی را جزء حقوق طبیعی به شمار می‌آورند. وحدت این اندیشه‌ها در اعتقاد به منشأ حق مالکیت خصوصی نمایان می‌شود که همانا



۸. هرچند غالباً مالکیت در همه نظام‌های حقوقی همراه با محدودیت‌هایی همچون تملک به سبب منافع عمومی، روبروست و دیگر نمی‌توان سخن از اطلاق حق مالکیت به معنای واقعی کلمه به میان آورد.



حقوق اجتماعی و نه حقوق فطری است و تقابل این اندیشه‌ها در واضح حقوق اجتماعی است؛ برخی اراده حاکمان را در شناسایی حق مالکیت خصوصی مطمح نظر قرار داده و برخی اراده عامه را مبنا قرار می‌دهند که در ذیل به تحلیل هر کدام از این دیدگاه‌ها خواهیم پرداخت.

۱-۲-۱. وضعی

منظور از این تعبیر، وضع حق مالکیت خصوصی به واسطه اراده حاکمان، پادشاهان و فرمانرویان است. از منظر این اندیشه، حق مالکیت مشترک و عمومی ناشی از خود طبیعت و در فطرت بشر است؛ لیکن حق مالکیت خصوصی بدین صورت قابل توجیه نیست و نباید منشأ آن را به طبیعت و فطرت بشری ارجاع داد. حق مالکیت خصوصی حقی است که توسط نظام‌های بشری مورد شناسایی قرار می‌گیرد؛ به تعبیر صاحب‌نظران این دیدگاه، از جمله اگوستین و آکوئیناس، منشأ چنین حقی اراده فرمانروایان بوده و معتقدند تا زمانی که این امر از سوی فرمانروایان به رسمیت شناخته نشده باشد هیچ انسانی حق تملک فردی ندارد. بدین ترتیب حق مالکیت خصوصی حقی محدود و مقید بوده و می‌تواند از سوی دولت تحدید و یا سلب گردد.

سنت اگوستین^۹ در نظریه خود، معتقد است گرچه مالکیت مشترک و عمومی از قانون الهی و طبیعی نشأت می‌گیرد اما مالکیت خصوصی با وجود حقانیت و مشروعیت آن، مستقیماً ناشی از حقوق طبیعی نبوده و شناسایی و نظارت بر مالکیت‌های خصوصی در حیطه قدرت حاکم دولتی قرار دارد. (MacQueen, 2009: 223-226)

وی نهاد مالکیت خصوصی را مخلوق قوانین بشری و صنع بشر (پادشاهان به عنوان کسانی که خداوند این حق را به آن‌ها تفویض نموده است) دانسته و بنابراین الغای آن توسط قوانین بشری را ممکن می‌داند؛ او می‌گوید: «با اتکا بر قوانین بشری یک نفر می‌گوید این خانه من است و... با اتکا بر قوانین بشری یعنی براساس قانون امپراتورها... اما





اگر قانون امپراتورها را کنار بگذاریم، چه کسی می‌تواند بگوید این خانه از آن من است و...» (MacQueen, 2009: 194-196)

اگوستین در توجیه ضرورت وجود مالکیت خصوصی معتقد است که این حق تنها راه پیشرفت بشری و رشد اقتصاد جامعه بوده و بدون آن، انسان قادر به توسعه استعدادهاى خود نمى‌باشد. وجود مالکیت خصوصی در یک جامعه، اعتبار، دوام و بقای آن را تضمین نموده و دولت به عنوان پشتیبان و محافظ مالکیت خصوصی افراد ایفای نقش می‌نماید. با این حال وی، این نهاد را مصون از سلب نمی‌شناسد. چرا که انسان‌ها به عنوان موجودات عقلانی باید بین حق‌های شخصی و مسئولیت‌هایی که در قبال جامعه بر عهده دارند هماهنگی ایجاد کنند. پس در اندیشه اگوستین مالکیت خصوصی به عنوان حق بدون محدودیت تلقی نمی‌گردد و به دلیل منشأ بشری آن می‌توان این حق را با همین قوانین بشری محدود و سلب کرد. گرچه تأکید اصلی اگوستین بر وجود مالکیت خصوصی افراد است لیکن تمام حقوق و امتیازات فردی را تحت خیر همگانی قرار می‌دهد. (MacQueen, 2009: 187-194-196-223-226)

با دقت در سخنان اگوستین می‌توان برداشت نمود که بیشتر احکام او در مورد مسائل اقتصادی مبتنی بر تأکید او بر جنبه‌های اجتماعی است و اجتماع و جامعه برای او مهم‌تر از سایر جنبه‌ها است. از نظر او چون واضع حق مالکیت حاکم دولتی است بنابراین در صورت ایجاب مصالح و در جهت منافع عمومی می‌تواند مداخله نموده و از افراد سلب مالکیت کند. همچنین به جهت نگاه مذهبی که دارد نامحدود بودن مالکیت را نمی‌پسندد و به طور کلی قائل به مالکیت خصوصی محدود و مقید به تعالیم مسیحیت می‌باشد.

سنت توماس آکوئیناس^۱ دیگر اندیشمند مطرح در این دیدگاه است. او حقوق طبیعی را با مالکیت اشتراکی و عمومی مرتبط دانسته و مالکیت خصوصی را نه حقی طبیعی بلکه محصول مشروع حقوق موضوعه بشری که همانا اراده حاکم دولتی است می‌داند. (کلی، ۱۳۸۵: ۲۳۵) آکوئیناس می‌گوید: «مالکیت خصوصی امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر



1 . Saint Thomas Aquinas (1225-1274 A.D)



است. چرا که اولاً هر کسی بیشتر در پی حفاظت و اداره اموال خود است نه اموال مشترکی که مربوط به همه باشد، بنابراین، ضرورت مدیریتی نیکو، مالکیت خصوصی را توجیه می-کند و انگیزه مالکیت خصوصی، عامل مهمی در پیشرفت اقتصادی و رفاه بیشتر در جامعه است. ثانیاً، مالکیت خصوصی موجب پیشرفت نظم و جلوگیری از هرج و مرج در میان انسان‌هاست. مالکیت خصوصی وضعیت صلح‌آمیزتری را در جامعه به وجود می‌آورد، همچنانکه می‌بینیم میان آنانی که مالک مشاع مالی هستند، اختلافات زیادی درمی‌افتد. (Walsh, 2018:207)

البته تأکید آکوئیناس بر مالکیت خصوصی محدود است و معتقد بود مالکیت از آن خدا است و انسان‌ها کارگزاران مالکیت؛ فلذا باید آن را در جهت خدمت به جامعه قرار دهند. (Dougherty, 2003:483)

به هر تقدیر در تحلیل اندیشه آکوئیناس باید گفت، وی علی‌رغم اینکه معتقد بود حق مالکیت خصوصی ضروری، توجیه‌پذیر و از جهت فواید اجتماعی بسیار مفید است و نمی‌توان زندگی بشر را بدون حق مالکیت خصوصی تصور کرد اما در عین حال نقش دولت و مداخله آن در تنظیم این مالکیت را نیز مورد تأیید قرار می‌دهد و در ساختار مالکیت بر اهمیت جامعه تأکید دارد. بدینسان او به دلیل توجه به مسأله منافع همگانی و همچنین وضعی بودن منشأ مالکیت خصوصی که همانا اراده حاکمان است، ساختار مالکیت خصوصی محدود را پذیرفته و این حق را توسط نهادی که واضع حق مالکیت خصوصی است قابل تحدید و سلب می‌داند.

۲-۲-۱. قراردادی

منظور از این تعبیر، قرارداد اجتماعی است که طبق آن، اصل «حق الاهی» سلطنت جای خود را به اصل همراهی و رضایت شهروندان برای زندگی در سایه قدرت و عدالت دولت می‌دهد. بدین‌سان، دولت محصول کوشش سنجیده انسان است و اقتدار خود را از رضایت مردمی می‌گیرد. وضع حق مالکیت خصوصی در این دیدگاه نه توسط طبیعت و فطرت بشر بلکه به واسطه اراده دولتی است که برخاسته از رضایت عامه و حاصل وفاق شهروندان بوده و با قرارداد اجتماعی ایجاد گردیده است. بدین ترتیب حق مالکیت خصوصی حقی



محدود و مقید بوده و می‌تواند از سوی دولت تحدید و یا سلب گردد. برخی اندیشمندان همچون گروسیوس و توماس هابز در بسط این دیدگاه نقش ویژه‌ای داشته‌اند.

هوگو گروسیوس^۱ در نظریه خود، مالکیت خصوصی را ناشی از حقوق طبیعی ندانسته، بلکه آن را به عنوان یک نهاد بشری و حاصل وفاق مردمی به شمار می‌آورد که بر اساس خرد انسانی به وجود آمده و در اندیشه وی، طبیعت به خودی خود چنین حقی را به هر شخص نمی‌دهد. (Araujo, 2009:353) لیکن حق مالکیت مشترک و عمومی در منظر او، از حقوق طبیعی انسان‌هاست و منابع طبیعت به طور مشترک به همه تعلق دارد. (Araujo, 2009: 356) از نظر گروسیوس اراده مردم، منشأ ایجاد دولت و قدرت این نهاد بوده که به دنبال آن شناسایی حق مالکیت خصوصی توسط دولت صورت پذیرفته است. به اعتقاد او، اینکه صرف تصرف به صورت یک طرفه به عنوان حق مالکیت خصوصی تحقق یابد امر معقولی نیست و مالکیت خصوصی ناشی از به رسمیت شناختن جمعی و اجتماعی است که یک شخص مالی را به عنوان اولین متصرف از آن خود کند. (Araujo, 2009: 358-359)

وی در توجیه حق مالکیت خصوصی می‌گوید، بدون وجود چنین حقی، مردم وارد نزاع‌های دائمی می‌شوند. (نوراحمدی، ۱۳۹۲: ۱۲۵) از نظر او بالاترین قاعده حقوق طبیعی و عقلانی بشر، قاعده لزوم وفای به عهد است و تمامی قواعد بشری از جمله قاعده احترام به حق مالکیت دیگران و مسئولیت جبران خسارت ناشی از نقض این حق، برگرفته از این قاعده بنیادین است. (قربان‌نیا، ۱۳۸۳: ۴۳-۴۲)

در نگاه گروسیوس، قربانی کردن آزادی فرد در برابر دولت بر محور مصلحت عمومی بوده که منجر به تحدید حقوق مالکیت افراد و دخالت دولت در آن می‌گردد. از نظر او، اموال غیرمنقول را می‌توان در برخی شرایط محدود ساخت، از این نظر با توجه به اقتضای منافع عمومی، دولت از حقی ممتاز نسبت به تملکات فردی برخوردار است؛ هرچند گروسیوس دولت را ملزم به رعایت قانون نموده و آن را حافظ و مجری نظم و امنیت در





جامعه می‌داند تا حیطه اختیارات حکمرانان را محدود ساخته و از تصمیم‌های خودسرانه و غیر معقول دور سازد. (قربان‌نیا، ۱۳۸۳: ۴۴؛ باریه، ۱۳۹۲: ۲۶-۲۴)

در بیان آثار و نتایج اندیشه گروسیوس باید گفت، علی‌رغم اینکه او از ضرورت وجود حق مالکیت خصوصی در حیات بشری دفاع می‌کرد لیکن با توجه به اعتقاد وی به منشأ قراردادی حق مالکیت خصوصی و نیز اعتقاد به تأسیسی بودن دولت جهت ارتقای رفاه عمومی و تأمین خیر همگانی، همچنین تبعیت تام فرد از دولت و امکان مداخله دولت در عرصه اقتصادی می‌توان برداشت نمود که وی موافق مالکیت خصوصی محدود بوده و مالکیت را که برآمده از دولت است تحت شرایط خاص قابل سلب و محدودسازی از طریق همین نهاد می‌داند.

توماس هابز^۲ اندیشمند دیگری است که در این دیدگاه محلّ توجه است. به اعتقاد وی، انسان با تن دادن به قرارداد اجتماعی، دولت و جامعه مدنی، مالکیت خصوصی را ایجاد می‌نماید تا حق وی برای زندگی و تملک فردی از طریق قانون تضمین شود. (سبزه-ای، ۱۳۸۶: ۷۱) بدین‌سان هابز مالکیت را برای افراد حق طبیعی نمی‌داند چراکه در وضع طبیعی انسان حق مالکیت خصوصی را نداشته، حالت جنگ دائم بین افراد مانع از مالکیت فردی بوده و هر فردی به طور طبیعی حقوق مساوی بر تمام اشیاء دارد. مالکیت خصوصی محصول قرارداد اجتماعی است که همه آن را پذیرفته باشند، بدین‌ترتیب خالق مالکیت خصوصی، دولت (لویاتان) است. (Lopata, 1973: 204; Macpherson, 1962: 242)

هابز در توجیه حقانیت مالکیت خصوصی می‌گوید مالکیت خصوصی بخاطر رهایی از جنگ است. از نظر وی، اگر معتقد باشیم که حق مالکیت خصوصی در وضع طبیعی وجود دارد و حق فطری و طبیعی است و واضح آن دولت نیست ممکن است به این نتیجه برسیم که در صورت دخالت دولت در این امر افراد مجاز به شورش هستند بنابراین دکتترین حقوق مالکیت در وضع طبیعی به تشدید هرج و مرج کمک می‌کند. در حالیکه دولت به وجود می‌آید تا از امنیت محافظت نماید. (Lopata, 1973: 206-211)





در نگاه هابز، مالکیت، متکی به قدرت حاکمیت است. (Macpherson, 1962: 242) حاکم مطلق مورد نظر هابز براساس صلاحدید، هر قانونی را وضع می کند تا از حقوق و امنیت مردم دفاع کند، دولت طبق قرارداد اجتماعی باید حافظ، ضامن، واضع و خالق حقوقی همچون تملک باشد (رحمت اللهی، ۱۳۸۸: ۳۶) بدینسان هابز حق فرد را بر تکلیف او مقدم قرار می داد. (پولادی، ۱۳۸۲: ۴۸-۴۷) لیکن به دلیل حفظ وحدت جامعه، ضروری است که لویاتان بر تمام امور مردم مسلط شود و مردم از دولت اطاعت کنند و مصلحت او بالاترین مصلحت باشد.

در برداشت کلی از اندیشه هابز باید گفت، وی با اعتقاد به وضع حق مالکیت توسط دولتی که در نتیجه قرارداد اجتماعی به وجود آمده، به پذیرش محدودیت هایی در نهاد مالکیت خصوصی از طریق دولت روی آورد، لیکن در کل فردگرا و مدافع حقوق افراد بوده و اعتقاد او به اقتدار لویاتان و دولت در خصوص مالکیت خصوصی، بخاطر حفظ حقوق مردم است. بدین ترتیب دولت می تواند در حقوق مالکیت مداخله نماید اما بایستی حقوق مردم را در نظر داشته و مطابق با آن عمل نماید. به هر تقدیر، معتقد به محدودیت مالکیت خصوصی بوده و آن را قابل تحدید و سلب از جانب دولت می داند.

با وصف یادشده از دیدگاه مالکیت خصوصی به مثابه حقوق اجتماعی، باید گفت همه اندیشمندان این دیدگاه معتقدند حق مالکیت عمومی و مشترک ناشی از حقوق طبیعی و فطری بشر بوده لیکن حق مالکیت خصوصی را نمی توان به حقوق طبیعی منتسب کرد بلکه چنین حقی، برخاسته از نظام های بشری و زاده جامعه بشری است و از این منظر بالاتفاق بر این باورند که می توان محدودیت هایی بر حق مالکیت خصوصی تحت شرایطی خاص با حفظ حقوق افراد و به اقتضای منفعت عمومی تحمیل کرد و بدین ترتیب همگی بر حق مالکیت خصوصی محدود تأکید دارند؛ همگرایی و وحدت این اندیشه ها در اینجا به وضوح قابل فهم است. لیکن در خصوص واضع اصلی حق مالکیت خصوصی در اجتماع بشری نوعی واگرایی و اختلاف عقیده در بینش آن ها دیده می شود؛ برخی حاکمان، فرمانروایان و پادشاهان را واضع حق مالکیت خصوصی قلمداد نموده و اراده آنان را منشأ چنین حقی می دانند و بعضی دیگر حق مالکیت خصوصی را منبعث از دولتی می دانند که





در نتیجه قرارداد اجتماعی و از طریق اراده عمومی به وجود آمده است. النهایه چنین تقابل نظری در بحث حاضر تعیین کننده نبوده و نکته اساسی اعتقاد به قدرت سیاسی به عنوان خالق حق مالکیت خصوصی است و بدیهی است این مفاهیم در قدرت سیاسی به هم آمیخته و نقطه عطفی برای همگرایی و وحدت نظر اندیشه‌ها است.

۲. مالکیت خصوصی در فقه امامیه:

فقه امامیه بر احکام و مقررات دقیقی در مورد روابط اقتصادی استوار می‌باشد که تأمین کننده عدالت اقتصادی مورد نظر اسلام است. در این راستا، علاوه بر تصحیح روابط اقتصادی در قالب احکام خود و تضمین مالکیت فردی در متن نظام جامعه، از دخالت و نظارت دولتی بر اقتصاد نیز غافل نبوده است. بر این اساس، یکی از وجوه اشتراک دیدگاه فقهای امامیه، اعتقاد به ساختار حقوق مالکیت خصوصی محدود می‌باشد.

در فقه امامیه، مالکیت خصوصی در عین اینکه محترم است، مطلق نیست، بلکه حقی است محصور در اخلاق و انسانیت. بدین بیان فقه امامیه به دنبال برقراری نهاد مالکیت متعادل و عادلانه بوده (رضایی زاده، امینی طامه، ۱۳۹۸: ۱۴۱) و مالکیت عمومی و خصوصی، در آن، هر دو در کنار هم اصالت دارند.

ارائه چشم اندازی از این نحله فکری، ما را در فهم و معرفت به آن یاری نموده و راه را بر تطبیق اندیشه‌های مکتب حقوق طبیعی با آن هموار می‌نماید.

۲-۱. مالکیت محدود بر مبنای اصل خدا مالکی و اصل جانشینی انسان

فقهای امامیه مبدأ مالکیت را از خدای بزرگ می‌دانند و بالاتفاق، بر این نکته تأکید دارند که مالکیت حقیقی از آن خداست و بشر توسط خدا انتخاب شده تا جانشین یا نماینده او بر روی زمین باشد. بنابراین انسان امانت دار است و استفاده و در اختیار داشتن مال تابع حدودی است که خداوند وضع کرده و مالکیت می‌بایست توسط معیارهایی که او تعیین کرده مشخص شود. بدین سان، مالکیت مطلق و نامحدود انسان مفهومی است بیگانه در فقه امامیه، زیرا چنین مالکیتی مخصوص خداست و صرفاً به صورت امانت و عاریه به



انسان واگذار شده^۳ (نوراحمدی، ۱۳۹۲: ۳۷۴-۳۷۳) و مالکیت انسان بر آن نسبی است. با این نظر، مالکیت محدود، مقید، عاریتی و تفویضی بشر در فقه امامیه قابل استنتاج است. از جمله محدودیت‌های مالکیت که توسط فقهای امامیه مطرح می‌گردد، آن است که ولیّ امر می‌تواند براساس مصالح عمومی در شرایطی خاص مالکیت فردی (حتی مشروع) را محدود نماید. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۴۸۱) مرحوم امام (ره) در نامه مورخ ۱۳۶۶/۲۰/۱۶ خود به رئیس جمهوری وقت می‌نویسند: «حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می‌تواند مساجد را موقع لزوم و مصلحت تعطیل کند» (هاشمی، ۱۳۸۵: ۶۳) فقه امامیه به دلیل اعتقاد به اصل خدا مالکی، حدود و حقوق مالکیت را بر محور موازین الهی قرار داده است، این در حالیست که در مکتب حقوق طبیعی قائلین به حق مالکیت خصوصی محدود، محدودیت را عمدتاً در دایره قانون که صنع بشر است مورد تذکار قرار داده‌اند. در توضیح این مورد می‌توان معتقدین به حقوق اجتماعی را مورد تمثیل قرار داد. آنان به دلیل آنکه منشأ و واضع حق مالکیت خصوصی را قدرت سیاسی (خواه اراده فرمانروایان و خواه اراده عامه) می‌دانند بنابراین معتقدند که مالکیت از سوی همین نهاد نیز قابل سلب و تحدید است. چنین وصفی واگرایی در نظریات فقهی و اندیشه حقوق طبیعی را متبلور می‌نماید.

در ادامه، برخلاف اندیشمندان مکتب حقوق طبیعی که مالکیت خصوصی را منبعث از طبیعت بشر و یا در زمره حقوق اجتماعی و در نتیجه وضع حاکمان یا اراده عامه فرض نموده‌اند، زیربنای اندیشه اقتصاد اسلامی مخصوصاً درباره نهاد مالکیت و نقش دولت در مالکیت، بر اعطای این حق توسط پروردگار عالم استوار است. مالکیت خصوصی در دیدگاه اخیر، نشأت گرفته از مالکیت مطلق خداوند و به صورت مالکیت عاریه‌ای انسان متصور می‌گردد. هرچند متفکرانی چون لاک به پیروی از مسیحیت، زمین و دستاوردهای



۱۳. «والارض وضعها للانام: سوره رحمن، آیه: ۱۰»، «جعل لكم الارض فراشا: سوره بقره، آیه: ۲۲»، «سخر لكم ما فی الارض: سوره حج، آیه: ۶۴»، «هو الذي جعلكم خلائف فی الارض: سوره فاطر، آیه: ۳۹»، «و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه: سوره حدید، آیه: ۷»، و «اتوهم من مال الله الذي آتاكم: سوره نور، آیه: ۳۳».



آن را عطیه الهی به همه انسان‌ها می‌دانند لیکن مبدأ مالکیت را بر طبیعت و فطرت آدمی استوار ساخته و اعتقادی به مالکیت امانتی، عاریه‌ای و محدود انسان ندارند. شایان ذکر است، در اندیشه‌های متفکرانی چون اگوستین و آکوئیناس نیز که ملهم از تعالیم مسیحیت هستند می‌توان به اصل خدا مالکی پی برد چه اینکه از نقطه نظر اندیشمندان اخیر، مالکیت در اصل خود از آن خداوند بوده که به بندگان واگذار گردیده است، لیکن تقابل عمده‌ای که در اندیشه‌های آن‌ها و دیدگاه فقهای امامیه وجود دارد این است که از منظر فقهی، اعطای مالکیت از سوی خدا به انسان، بر تمامی بشر ساطع بوده و خداوند در نعمت بخشیدن هیچ کس را بر دیگری برتری نداده است، در حالی که در نگاه فلسفی اگوستین و آکوئیناس، خداوند حق مالکیت را به حاکمان تفویض نموده و آنان با وضع قوانین، حق مالکیت خصوصی افراد بشر را تنظیم می‌نمایند. همچنین گفتنی است اگوستین و آکوئیناس به دلیل تأثی از تعالیم مذهبی، بر محدودیت حق مالکیت خصوصی معتقدند؛ امری که در فقه امامیه نیز بر آن تأکید گردیده است لکن واضح این محدودیت‌ها در این دو اندیشه یکسان نبوده اولی بر اراده حاکمان و دومی بر اراده خداوند تکیه دارند.

النهایه باید گفت، فقه امامیه با اعتقاد بر اینکه ریشه مالکیت حقیقی و مطلق خداست و انسان از طریق جانشینی، مالکیت محدود و نسبی تحصیل می‌نماید، خاستگاه واحدی بر مالکیت خصوصی ایجاد نموده که از ثبوت و سردرگمی حاکم بر دیدگاه‌های فلسفی موجود احتراز می‌جوید. بر این بنیان، محدوده مالکیت خصوصی نیز در این رویکرد به گونه‌ای ضابطه‌مند تعیین گردیده و به صورت امری مسلم، مالکیت خصوصی محدود به موازین الهی را مورد پذیرش قرار می‌دهد. عطف به محدودیتی که اسلام در زمینه مالکیت خصوصی قائل گردیده و آن را در کالبد جانشینی متجلی می‌نماید، فی الواقع، نهاد مالکیت را از هدف بودن خارج و به عنوان یک وسیله در مسیر حیات بشر قرار می‌دهد.

۲-۲. نسبت میان حقوق فطری و مالکیت محدود انسان

فقهای امامیه در توضیح محدودیت مالکیت انسان، به حقوق فطری متوسل می‌شوند. به عقیده شهید مطهری، هر کسی که به این جهان می‌آید حقی بر جهان به طور بالقوه دارد و قبل از آنکه کسی تولیدی بکند و یا کار و فعالیتی انجام دهد بالقوه حقی دارد و همه مردم





در این جهت مساوی‌اند. لیکن حق مالکیت نامحدود نیست، زیرا محصولات طبیعت قبل از آنکه کاری روی آن‌ها صورت گرفته باشد برای همه افراد بشر به ودیعه گذاشته شده است. اما کاری که شخص روی آن انجام داده سبب می‌شود که او نسبت به دیگران اولویت داشته باشد. اثر این اولویت این است که حق دارد استفاده مشروع از آن ببرد اما حق ندارد آن را معدوم کند و یا آن را به مصرف نامشروعی برساند چون در عین حال این مال به جامعه تعلق دارد. از دیدگاه شهید مطهری، اگر چه فرد و حقوق وی اصالت دارد اما اسلام برای جامعه نیز شخصیت و ارزش مستقل قائل است. بنابراین، حقوق منحصر به حقوق فردی نیست و جامعه نیز حقوقی دارد که نباید نادیده گرفته شود. (نوراحمدی، ۱۳۹۲: ۳۸۹-۳۹۱)

به نظر شهید صدر مالکیت در اسلام حقی ذاتی نیست، بلکه امانتی است که به دست انسان جانشین سپرده شده است و او موظف است برطبق قواعدی و در جهت مصالح اجتماعی از آن استفاده نماید. بنابراین مالک ملزم به رعایت مقررات الهی می‌باشد. چرا که مالکیت خصوصی افراد، در طول مالکیت خدا قرار داشته و خداوند می‌تواند محدودیت‌هایی را برای آن وضع نماید. از این منظر مالکیت از صورت هدف خارج شده و به صورت وسیله‌ای در جهت ایفای نقش جانشینی در می‌آید. (صدر، ۱۳۵۷: ۱۸۶)

مقوله مالکیت در اسلام و فقه امامیه با سایر مکاتب متفاوت است؛ هم به مالکیت فردی بها می‌دهد و هم مالکیت جمعی را برای قوام حکومت‌ها لازم می‌شمرد. قاعده تسلیط و قاعده احترام از جمله دلائل محترم شمردن مالکیت افراد است، بر همین اساس تعرض به اموال خصوصی مردم توسط هیچ کس عقلاً و شرعاً پذیرفته نیست. چرا که هر اندازه مالکیت انسان‌ها محدودتر گردد به همان اندازه عشق به کار و فعالیت از او سلب می‌شود و رکود اقتصادی ایجاد می‌گردد. ولی اسلام گاهی برای حفظ مصالح عمومی محدودیت‌هایی را ایجاد کرده است. ولایت حاکم بر اموال، الزام به پرداخت حقوق فقراء، وضع مالیات‌های شرعی، جلوگیری از اضرار به دیگران و توصیه‌های اخلاقی از قبیل حرمت





اسراف و تبذیر، عواملی که مالکیت‌های دولتی و عمومی را ضروری می‌سازد، از جمله این محدودیت‌ها است؛ از طرفی حکومت اسلامی می‌تواند برای مالکیت افراد محدودیت ایجاد کرده و حتی در مواردی آن را سلب نماید. (نعمت‌اللهی، ۱۳۹۶: ۱؛ احمدی میانجی، ۱۳۸۲: ۹۹) بنابراین، هرچند اصل مالکیت پیش از آن که موضوعی قانونی و اعتباری باشد، براساس قواعدی همچون تسلیط و ید، امری واقعی و عینی است، لیکن قواعدی چند از قبیل لاضرر، ضرورت و تقدیم اهم بر مهم محدودکننده اصل تسلیط و مالکیت در فقه امامیه است. (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۱۵۳-۱۵۱)

بر مبنای نظر شهید صدر، نظام اقتصادی در فقه امامیه سه شکل مالکیت را مجاز می‌داند: مالکیت فردی یا خصوصی ۲- مالکیت عمومی یا اجتماعی ۳- مالکیت دولتی که به موازات یکدیگر در فقه اسلام وجود دارند. هر سه دارای اهمیت یکسان می‌باشند و هیچ-کدام بر دیگری ترجیح ندارند (صدر، ۱۳۵۰: ۴۴۱-۳۶۵) بنابراین اصل مالکیت مختلط که بیانگر حقوق مالکیت خصوصی محدود است را مطرح می‌نماید. همچنین، برخی مانند قاضی ابن برّاج در المذاهب، علامه حلی در تذکره الفقهاء نیز مالکیت عمومی، مالکیت خصوصی، و مالکیت امام (دولتی) را مورد پذیرش قرار داده‌اند. هرچند برخی نیز مانند آیت الله منتظری در دراسات و آیت الله مؤمن قمی در الولاية الالهيه قائل به وحدت مالکیت عمومی و دولتی بوده و هر دو را یکی می‌دانند. از منظر شهید صدر، وجه تمایز مالکیت دولتی با عمومی از جنبه‌های متعدد است: مالک در ملکیت عمومی امت بوده لیکن در دولتی منصب امامت مالک است. همچنین اموال و ثروت‌های عمومی باید صرف مصالح عمومی شود بنابراین استفاده آن‌ها برای مصالح جزء معینی از جامعه به عنوان مثال فقراء مجاز نیست ولی در مالکیت دولتی ولی امر می‌تواند علاوه بر مصالح عموم این اموال را در مصالح بخش‌هایی از جامعه نیز مصرف نماید. (زاهدی وفا و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۶۸-۱۶۷)





به هر تقدیر، پیامد چنین دیدگاهی که برای مالکیت قائل به سه شکل گردیده‌اند، جلوگیری از بهره‌کشی و ریشه‌کنی هرگونه مالکیت بدون کار و فعالیت می‌باشد. بر این بنیان، برخلاف آن دست از اندیشمندان مکتب حقوق طبیعی که مالکیت عمومی را تقبیح و مطرود می‌دانند، باید گفت از منظر فقه امامیه، مالکیت عمومی همسنگ با مالکیت خصوصی به شمار آمده و ارزشی به یک وزن بر آن‌ها بار گردیده است؛ چنین نگرش تعادلی مانع بروز چالش‌ها و بحران‌هایی می‌گردد که مکتب حقوق طبیعی از آن رنجور است.

در ادامه، نظرات افرادی چون جان لاک که معتقدند افراد حقوق مالکیت مطلق و نامحدود نسبت به منابع در اختیار دارند، از طرفی موجب هدف قرار گرفتن مالکیت به جای وسیله بودن و از سوی دیگر باعث نادیده گرفتن حقوق جامعه و زمینه‌ساز پیدایش تضاد و تعارض بین منافع شخصی و مصالح اجتماعی می‌گردد.

۲-۳. نظریه توزیع و ارتباط آن با مالکیت محدود انسان

انسان‌ها در طول تاریخ به انواع ظلم و ستم دچار گشته‌اند، دلیل این امر گاهی آن بوده که در دستگاه توزیع‌کننده ثروت، مبنای تأمین منافع فردی بوده که منجر به تجاوز به حقوق اجتماعی شده است و گاهی نیز به خاطر آن بوده که منافع و مصالح اجتماع اصل قرار گرفته و موجب کاستن از حقوق فرد شده و منافع اشخاص به خطر افتاده است. از دیدگاه فقهای امامیه، اسلام دستگاه توزیع را به صورتی درآورده که حقوق فرد و اجتماع در آن محقق شود. بر این اساس معیار و ابزار اصلی توزیع ثروت از نظر اسلام، کار است. (صدر، ۱۳۵۰: ۴۲۶)

از نظر فقه امامیه، کار، پایه مالکیت و وسیله اصلی در دستگاه توزیع اسلامی است که زمینه را برای پیدایش و پرورش استعدادها و خلاقیت‌های انسانی فراهم می‌سازد. از دیدگاه فقه امامیه و طبق بیان شهید صدر «کار سبب می‌شود که فرد مالک حاصل کار خویش شود و این مالکیت خصوصی‌ای که براساس کار پی‌ریزی شده، نشان می‌دهد که انسان به طور طبیعی تمایل دارد مالک حاصل کار خویش باشد. به همین علت تملک بر اساس کار، حق





طبیعی انسان بوده، از احساسات و عواطف غریزی وی سرچشمه می‌گیرد». (صدر، ۱۳۵۰: ۴۳۰)

ذکر این نکته حائز اهمیت است که هرچند براساس تمایل طبیعی انسان مالک حاصل کار خود می‌باشد اما باید توجه داشت حقوقی که بر این مالکیت تعلق می‌گیرد، دیگر براساس گرایش طبیعی انسان نیست، بلکه این حقوق را نظام اجتماعی بر اساس مبنای و مصالح اجتماعی تعیین می‌نماید. به همین علت، اسلام در تعیین حقوق مربوط به مالکیت خصوصی دخالت کرده است. (نوراحمدی، ۱۳۹۲: ۴۰۹) و حکماً با توجه به سه شکل از مالکیت در فقه امامیه (خصوصی، عمومی و دولتی)، حق مالکیت خصوصی تعلق به اموالی دارد که کار بتواند در ایجاد یا شکل آن دخالت داشته باشد در غیر این صورت جزء ثروت‌های عمومی و مالکیت جمعی به حساب می‌آید. بدین سان برون‌داد این نظریه، یکی تجویز پیدایش مالکیت خصوصی است و دیگری محدودیت مالکیت خصوصی.

در فلسفه و حقوق غرب، لاک به پیروی از مسیحیت و با استفاده از آموزه‌های آن، نظریه کار را مطرح و پررنگ نموده، گرچه آن را محدود به مرحله قبل از ایجاد پول و قرارداد اجتماعی کرده است. بدین سان در فلسفه حقوق طبیعی، نظریه کار به نام جان لاک، فیلسوف شهیر انگلیسی گره خورده است و از طرف دیگر مهمترین مبنای مالکیت در اسلام نظریه کار است. دلیل اصلی این شباهت این است که لاک در توجه به این نظریه، ملهم از اندیشه‌های مسیحیت است و ادیان الهی از جمله مسیحیت و اسلام، مبنای اصلی مالکیت را کار و تلاش می‌دانند. لاک در مرحله دوم تاریخی مورد نظرش که مرحله ایجاد پول است، نظریه کار را کنار می‌نهد ولی در اسلام، کار همچنان به عنوان مبنای اصلی مالکیت باقی می‌ماند. (پیلوار، ۱۳۹۰: ۸۱) همچنین در واگرایی این دو اندیشه می‌توان به اعتقاد لاک مبنی بر مالکیت نامحدود اشاره نمود که النهایه نظر به نامیسوری آن، این اندیشمند با جمع شرایطی بر ایجاد محدودیت در مالکیت خصوصی اذعان می‌نماید. لیکن



فقه‌های امامیه با الهام از تعالیم اسلام از همان ابتدا به درستی، بر مالکیت محدود انسان مقرر بوده و مالکیت خصوصی و عمومی را توأمان در نظریات خویش پرورانده‌اند.

مطلب مهم دیگر در این خصوص این است که فقه‌های امامیه تأکید دارند، کار و فعالیتی می‌تواند منشأ مالکیت باشد که مفید و مولد باشد؛ بدین‌سان قمار هم گرچه نوعی کار است ولی در اسلام نمی‌تواند منشأ مالکیت شود و یا ربا گرچه شبیه بیع است ولی در اسلام موجد حق مالکیت نیست و حتی به منزله جنگ با خداست. (پیلوار، ۱۳۹۰: ۷۱) براین بنیان، نظام اقتصاد اسلامی، در پی‌ریزی ساختار مالکیت به نحو مطلوب، جامع و پیشرو اقدام نموده، امری که در سایر مکاتب و به فراخور بحث در مکتب حقوق طبیعی به چشم نمی‌خورد. توضیح آنکه گرچه جان لاک برگرفته از تعالیم مسیحیت، به نظریه کار به عنوان مبنای مالکیت توسل جسته لیکن در بطن خود نتوانسته به شیوه‌ای موفق و بلامنازع بر آن صحنه بگذارد؛ این در حالیست که فقه امامیه به دو نوع کار در اسلام اشاره داشته و بین کار مفید و غیرمفید تفاوت قائل گردیده‌است. چنین رهیافتی، نشان از تحقق رشد اقتصادی عادلانه در بینش توحیدی اسلام دارد.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، مالکیت در فصل مشترک فلسفه، فقه و حقوق مورد بررسی قرار گرفته است؛ تضمین و حراست از حق مالکیت خصوصی، یکی از دغدغه‌های اصلی مصلحان و متفکران مکتب فلسفی حقوق طبیعی و فقه امامیه بوده است. در این راستا، دیدگاه هر یک از متفکران، متأثر از آموزه‌های دینی و یا عصر خود و ملهم از رشد و توسعه دیدگاه‌های فلسفی، سیاسی، اقتصادی آنان می‌باشد. اما تنوع در شیوه نگرش به حق مالکیت خصوصی در این دو نحله فکری، لزوماً تنوع افکار و در نتیجه آثار و پیامدهای گوناگون را در زمینه تعیین محدوده این حق به همراه داشته است. در واقع، نوع نگاه به مسأله مالکیت منجر به ایجاد نظرگاه‌های همگرا و یا واگرا در خصوص مالکیت خصوصی و تعیین محدوده آن در مکتب حقوق طبیعی و اسلام (فقه امامیه) گردیده است.





با مذاقه در اندیشه نظریه پردازان مکتب حقوق طبیعی، به این نتیجه می‌رسیم که آنان به اتفاق، مالکیت عمومی و مشترک اولیه بشر را مفهومی غریزی و فطری و قابل انطباق با نظریه حقوق طبیعی می‌دانند لیکن در خصوص حقوق مالکیت به عنوان مفهومی که به روابط میان انسان‌ها و تنظیم آن می‌پردازد دیدگاه‌های یکسانی ندارند. در این بین برخی مالکیت خصوصی و یا به طور کلی حقوق مالکیت را ناشی از طبیعت بشر و حق طبیعی او محسوب می‌دارند و از این نظر به توجیه حقانیت و مشروعیت نهاد مالکیت خصوصی پرداخته‌اند. در مقابل جمعی دیگر، معتقدند حقوق مالکیت، غریزی و حقی طبیعی نبوده و توسط نظام‌های اجتماعی تعیین می‌شود. خواه این نظام اجتماعی به اراده حاکمانی باشد که منشأ وفاق مردمی ندارد و خواه اراده حاکمانی باشد که در نتیجه رضایت مردمی شکل یافته‌اند.

گروه نخست (که مالکیت خصوصی را حق طبیعی بشر فرض می‌کنند) در مواجهه با اعمال محدودیت‌ها بر حق مالکیت خصوصی از طریق قدرت سیاسی، یا آن را نپذیرفته و شروط متعدد و صعب‌الحصولی را در نظر گرفته و یا به مراتب در ایجاد محدودیت توسط دولت، وجود نفع همگانی و حفظ حقوق فردی را مورد تأکید قرار داده‌اند. لیکن گروه دوم به دلیل باور به تعیین حقوق مالکیت توسط نظام اجتماعی، تحدید آن را نیز از طریق همین نظام امکانپذیر دانسته و اقتدار قدرت سیاسی را در این زمینه با رعایت حقوق افراد و وجود منفعت عمومی مورد تأکید قرار می‌دهند.

در رویارویی با اندیشه مذکور، اسلام به طور کلی و فقه امامیه به طور خاص، ساختار مالکیتی را ارائه می‌نماید که رشد عادلانه در جامعه را به دنبال دارد. فقه امامیه با تأیید کار و تلاش مفید به عنوان معیار توزیع ثروت، از یک سو بستری مناسب برای رشد خلاقیت، انگیزه کار و تولید فراهم می‌آورد و از سوی دیگر فضای مناسبی برای تأمین عدالت در توزیع ایجاد می‌نماید.





فقه امامیه، هم آیین فطری است هم قراردادی؛ هم فردگراست و هم جامعه گرا؛ اسلام تعادل گرا و میانه‌رو است و این سیستم به عنوان نظامی موفق عمل می‌نماید. نقطه عطف ساختار مالکیت در فقه امامیه، در خاستگاه و منشأ حق مالکیت خصوصی نهفته است؛ فقهای امامیه مالکیت حقیقی، مطلق و نامحدود را از آن خداوند دانسته و به جانشینی انسان نسبت به پروردگار در مالکیت البته با تکیه بر محدودیت آن قائلند؛ فی‌الواقع، تبیین نظم حاکم و تعادل‌بخشی بین حق مالکیت و منافع عمومی جامعه مستلزم چنین نگرش جامع و مانعی است.

حقوق طبیعی در منتهی الیه خود، قائل به اصالت فرد بوده و در برخی موارد جهت صیانت از کیان جمعی محدودیت‌هایی را بر مالکیت برمی‌تابد. لیکن فقه امامیه هم فرد را اصیل می‌داند و هم جامعه را. فرد و جمع در این مسلک، به موازات هم در نظر گرفته شده و تعادل و میانه‌روی در این حوزه حاکم است؛ فقه امامیه نه با قبول مالکیت عمومی در مثل انفال، مالکیت فردی را به طور مطلق طرد کرده و نه با قبول مالکیت فردی، مالکیت عمومی را نفی کرده است. اصل مالکیت مختلط در فقه امامیه، راهی میانه‌رو، مناسب و همگرا در ساختار مالکیت ارائه می‌نماید و از آنجا که حق مالکیت در آن ناشی از خداوند است، حقوق و حدود آن را تابع ضوابط الهی می‌داند.

با این‌همه نباید از این نکته غافل گشت که اندیشمندان هر دو نحله فکری، همگی به اتفاق از حق مالکیت خصوصی دفاع نموده و در راستای توجیه آن به ادله و براهین متعددی چنگ زده‌اند. از طرف دیگر، در مکتب حقوق طبیعی، در نهایت نوعی همگرایی بین تضاد و کشمکش دیدگاه‌های موجود در آن دیده می‌شود و همه این اندیشه‌ها در منتهی الیه معتقد به ایجاد محدودیت بر مالکیت خصوصی توسط دولت هستند، حال برخی با شرایط سهل الوصول و برخی با شرایط صعب الحصول؛ همچنانکه در واقعیت امر چاره‌ای جز پذیرش محدودیت در مالکیت نیست و حکماً تعادل بین حق‌های شخصی و منافع عمومی چنین امری را موجب می‌گردد؛ امری که در تعالیم اسلامی بر آن تأکید گردیده است.



منابع

- (۱) احمدی میانجی، علی، ۱۳۸۲ش، مالکیت خصوصی در اسلام، تهران، نشر دادگستر، چ ۱.
- (۲) آقایی، کامران، ۱۳۹۴ش، «تلاقی گاه ضرورت و آزادی، عصر روشنگری و تکوین فلسفه حقوق»، تحقیقات حقوقی، ش ۷۱.
- (۳) امام خمینی، سید روح الله؛ ۱۳۷۸ش، صحیفه امام، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱.
- (۴) باریه، موریس، ۱۳۹۲ش، مدرنیته سیاسی؛ ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، انتشارات آگه.
- (۵) پارساپور، محمدباقر، ۱۳۸۹ش، «نظریه حقوق طبیعی»، پژوهش‌های فلسفی کلامی، دانشگاه قم، سال چهارم، ش ۱ و ۲.
- (۶) پولادی، کمال، ۱۳۸۲ش، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب: از سقراط تا ماکیاولی، تهران، انتشارات مرکز.
- (۷) -----، ۱۳۸۲ش، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب: از ماکیاولی تا مارکس، تهران، انتشارات مرکز.
- (۸) پیلوار، رحیم، ۱۳۹۲ش، فلسفه حق مالکیت، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار، چ ۲.
- (۹) -----، ۱۳۹۰، «نظریه کار به عنوان مبنای مالکیت در حقوق اسلام و فلسفه جان لاک»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال سوم، ش ۵.
- (۱۰) دارابی، علی، ۱۳۸۹ش، «جان لاک و تبیین نظریه کار- ارزش در دولت لیبرال و جامعه بورژوازی»، مطالعات سیاسی، سال سوم، ش ۱۰.
- (۱۱) رحمت‌اللهی، حسین، ۱۳۸۸ش، تحول قدرت (دولت و حاکمیت از سپیده دمان تاریخ تا عصر جهانی شدن)، تهران، انتشارات میزان، چ ۱.





(۱۲) رضایی زاده، محمدجواد، امینی طامه، علیرضا، ۱۳۹۸ش، «الگوی مطلوب رویکرد فقهی-حقوقی در حدود دخالت دولت در مالکیت خصوصی»، پژوهش نامه حقوق اسلامی، سال بیستم، ش ۱ (پیاپی ۴۹).

(۱۳) زادی وفا، محمدهادی، سعدی، حسینعلی، رحیمی، امیرمحمد، ۱۳۹۶ش، «تطبیق سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی با مبانی فقهی مصرف انفال»، مطالعات اقتصاد اسلامی، سال دهم، ش ۱ (پیاپی ۱۹).

(۱۴) ژیلسون، اتین، ۱۳۸۴ش، تومیس: درآمدی بر فلسفه قدیس توماس آکوئینی، ترجمه ضیالالدین دهشیری، نشر حکمت.

(۱۵) سبزه‌ای، محمدتقی، ۱۳۸۶ش، «جامعه مدنی به مثابه قرارداد اجتماعی: تحلیل مقایسه‌ای اندیشه‌های هابز، لاک و روسو»، پژوهش حقوق عمومی، سال نهم، ش ۲۲.

(۱۶) صانعی دره بیدی، منوچهر، ۱۳۸۴ش، «رابطه حق و تکلیف در نظام سیاسی از دیدگاه کانت»، حکمت و فلسفه، سال اول، ش ۲.

(۱۷) صدر، محمدباقر، ۱۳۵۰ش، اقتصاد ما، ترجمه محمد کاظم موسوی، انتشارات برهان و اسلامی، ج ۱.

(۱۸) -----، ۱۳۵۷ش، اقتصاد ما، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی، انتشارات اسلامی، ج ۲.

(۱۹) قربان‌نیا، ناصر، ۱۳۸۳ش، «قرائت‌های گوناگون از حقوق طبیعی»، فقه و حقوق، سال اول، ش ۱.

(۲۰) کانت، ایمانوئل، ۱۳۸۳ش، ما بعد الطبیعه اخلاق: مبانی ما بعد الطبیعی تعلیم حق (فلسفه حقوق)، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، انتشارات نقش و نگار، ج ۲، ج ۱.





- (۲۱) کلی، جان، ۱۳۸۵ش، تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب، ترجمه محمد راسخ، تهران، انتشارات طرح نو.
- (۲۲) لاک، جان، ۱۳۸۷ش، رساله‌ای درباره حکومت (با مقدمه‌هایی از کارپنتر و مک فرسن)، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، انتشارات نی.
- (۲۳) محقق داماد، مصطفی، ۱۴۰۶ق، قواعد فقه، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چ ۱۲، ج ۴.
- (۲۴) موحد، محمدعلی، ۱۳۸۱ش، در هوای حق و عدالت (از حقوق طبیعی تا حقوق بشر)، تهران، انتشارات کارنامه.
- (۲۵) نعمت‌اللهی، علی، ۱۳۹۶ش، «تحدید و سلب مالکیت خصوصی در فقه امامیه و اهل سنت و انعکاس آن در حقوق موضوعه ایران»، رساله مقطع دکتری، استاد راهنما: رضا اسلامی، مذاهب فقهی، دانشکده مذاهب، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- (۲۶) نوراحمدی، محمدجواد، ۱۳۹۲ش، مالکیت، عدالت و رشد در تحول اندیشه‌های اقتصادی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق، چ ۱.
- (۲۷) هاشمی، سید محمد، ۱۳۸۵ش، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت و نهادهای سیاسی، تهران، نشر میزان، چ ۱۱، ج ۲.
- 28) Araujo, Marcelo de; (2009), "Hugo Grotius, Contractualism, and the Concept of Private Property: An Institutional Interpretation", History of Philosophy Quarterly, Published by: University of Illinois Press on behalf of North American Philosophical Publications. Vol. 26, No. 4.
- 29) Dougherty, Richard J; (2003), "Augustine and Aquinas on Property Ownership", Journal of Markets & Morality, Volume 6, No. 2.
- 30) Jones, Peter ; (1994), Rights, Houndmills and New York: Palgrave.
- 31) Lawrence C. Becker; (2013), Property Rights: Philosophic Foundations; Series: Routledge Revivals, Publisher: Routledge.
- 32) Lopata, Benjamin B; (1973), "Property Theory in Hobbes", Political Theory, Balliol College (Oxford), Sage Publications, Vol. 1, No. 2.

- 33) Macpherson, C. B; (1962), "The Political Theory of Possessive Individualism (Hobbes to Locke)", Source: Social and Economic Studies, Published by: Sir Arthur Lewis Institute of Social and Economic Studies, Oxford University press, Vol. 14, No. 2.
- 34) MacQueen, D. J; (2009), St. Augustine's concept of property ownership; University of Ghana, Uegon Accra.
- 35) Milne, A. J. M; (1968), Freedom and Rights; London: George Allen and Unwin; New York: Humanities Press.
- 36) Walsh , Rachael ; (2018) , "Property, Human Flourishing and St. Thomas Aquinas", Canadian Journal of Law & Jurisprudence , Vol. 31.



فصلنامه پژوهش حقوق اسلام و غرب - سال پنجم - شماره یک - بهار ۱۳۹۹

